

## هو الفتح العليم

### جلوه‌ای از جمال بسم الله

اثر: دکتر سید امیر محمود انوار

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

«مقاله‌ای برگرفته از طرح بسم الله الرحمن الرحيم»

«در برخی تفاسیر و متون ادبی»

(از ص ۱ تا ۲۰)

### چکیده:

در این مقاله بعد از ترجمه‌ای تفسیرگونه به نثر و نظم از نگارنده، سابقه و سیر آیه کریمه بسم الله الرحمن الرحيم در نزول آمده و اشاراتی دهگانه به عقائد محدثان و مفسران رفته است. سپس شرح و تفسیر باء و اسم و الله و معانی آنها، در کتابها و تفاسیر ادبی و کلامی شیعی و سنی، چون جامع البیان طبری و التبیان شیخ طوسی، و مجمع البیان طبرسی و الکشاف زمخشری، و الجامع لاحکام القرآن قرطبی و انوار التنزیل قاضی بیضاوی و الکتاب سیبویه و حاشیه شیخ زاده بر انوار التنزیل و روح المعانی آلوسی آمده و ضمن جرح و تعدیل با هم مقایسه شده است.

والله الموفق والمعین و علیه التکلان

واژه‌های کلیدی: تفسیر، باء، اسم، الله، متون، ادبی.

## مقدمه: **بسم الله الرحمن الرحيم**

به یاری وجودی همه جود، لایزال و لایتناهای وجود، بی آغازی بی انتها، بی انبازی یکتا، تمام کمال و جمال، بی همال و سراسر جلال، بخشاینده همگان، و مهربان مؤمنان آغاز می‌کنم.

ز دریای زخار و موج دوست	نخستین دُر معرفت نام اوست
بگفتا به بسم‌آله آغاز کن	بدین نام برعرش پرواز کن
به توفیق ما بر سر کار شو	به تأیید ماهمره یار شو
زما یاوری خواه و یاری بجو	زدل حمد و تسبیح ما باز گو
به الله مستجمع لطف و قهر	که او راست زآسماء نیکوی بحر
به الله یکسر کمال و جمال	همه خیر و خوبی و مجدو جلال
تو آغاز کن کار و گفتار خویش	که با او نیابی ز بیگانه ریش <sup>(۱)</sup>

### **بسم الله الرحمن الرحيم**

و سابقه و سیر آن در نزول

درباره این آیه ارجمند و عالیقدر میان دانشمندان اختلاف است که آیا مخصوص مسلمانان است و یا برای ادیان گذشته نیز نازل شده است. علامه ابوبکر تونسی گوید: اجماع علماء بر آن است که خدای تعالی هر کتابی را که نازل فرموده، با این آیه نازل فرموده است و **جلال الدین سیوطی** همین مطلب را روایت کرده، و سرمینی از او نقل نموده و قائل است که بسمله از آیات مخصوص قرآن کریم است زیرا که پیمبر اکرم (ص) قبل از آن به کتابت و قراءت **باسمک اللهم** می پرداخته است تا وقتی که بسم الله مجراها نازل می شود و به کتابت **بسم الله** مأمور می گردد تا اینکه آیه **قل ادعوا الله أوادعوا الرحمن** نازل می شود و به کتابت و قراءت **بسم**

الله الرَّحْمَن الرَّحِيم (۱) مأمور می‌شود و سپس آیهٔ سورۀ مبارکۀ نمل نازل می‌شود و به کتابت بسم‌الله الرَّحْمَن الرَّحِيم.

أبو الفضل شهاب الدین محمود آلوسی اقوال فوق را رد می‌کند و می‌گوید که حدیث مشهور است که همهٔ معانی کتابهای الهی در قرآن کریم است و معانی همهٔ قرآن در سورۀ فاتحه و معانی فاتحه در بسمله و معانی بسمله در باء بسم‌الله، پس اگر بسم‌الله در کتابهای قدیم بود هر آینه از همان اوّل به کتابت بسم‌الله امر می‌شد و کار به تفصیل نمی‌کشید و از طرف دیگر معانی قرآن در کتب گذشته بود و نیازی دیگر به قرآن نبود در حالی که این گونه نیست به هر صورت دربارهٔ بسم‌الله بر اینکه از قرآن است یا نیست به ده قول قائل شده‌اند.

اوّل: اینکه اصلاً آیه‌ای از سوره‌های قرآن نیست. دوم: اینکه آیه‌ای از همهٔ سُور است و جزء برای همه. سوم: اینکه تنها آیه‌ای از فاتحه است. چهارم: اینکه قسمتی از آیه‌ای از فاتحه است نه آیه‌ای مستقل. پنجم: اینکه آیه‌ای مستقل است و تنها تیمناً و تبرکاً برای جدا کردن سوره‌ها آمده است و جزو سوره‌ای نیست. ششم: اینکه جایز است هم آن را آیه‌ای از سوره‌ها بگیریم و هم نگیریم زیرا تکرار نزول آن حاکی از این دو مورد است. هفتم: اینکه بعضی از آیه در تمام سوره‌ها باشد. هشتم: آیه‌ای مستقل از فاتحه باشد اما در سوره‌های دیگر جزء آیهٔ اوّل. نهم: عکس مورد هشتم. دهم: اینکه آیه‌ای فذّه و تنها است، اگر چه به دفعات نازل شده است. (آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۹)

جلال الدین اسیوطی در فصل ششم از محاضرة الأوائل آورده است: نخستین کسی که قبل از اسلام در مکه عبارت باسْمِکَ اللَّهُمَّ را نگاشت أمیّة بن أبی الصلت است.

۱- در تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۱، ص ۳۹ در کتابت خطائی رفته است چه رحیم بعد از رحمان آمده است در صورتی که آیه به کلمۀ الرَّحْمَن ختم می‌شود.

**امیه بن ابی الصلت** همان شاعری است که در اواخر عصر جاهلی می زیسته و از زاهدان و عابدان و از رؤسای قبیله ثقیف و فصحای ایشان بوده است او با کتابهای دینی قبل از اسلام چون کتب یهودی و مسیحی آگاهی و ممارست داشته و در اشعار خود اخبار و حوادثی را که چون خلقت موجودات و طوفان نوح و سفرهای ابراهیم و داستان لوط و خرابی سدوم و بعثت موسی، در آنها آمده، ذکر کرده است.

این اطلاعات دینی، او را به آنجا کشیده است که به توحید لب گشاید و بتها را به یکسو نهد و به وصف کمالات الهی و عجائب خلقت و مخلوقات پردازد و بالهجة مؤمنی مطمئن و واثق، زبان راز و نیاز به درگاه بی نیاز گشاید تا بدانجا که پیمبر اکرم (ص) چون شعرش را شنود فرماید: **کاد أمیة یسلم.**

او همان شاعر موحد و حنیفی است که قصیده‌ای غرّاء به دوران جاهلیت در کمالات الهیه در ۳۸ بیت سروده است و در مطلع آن گوید:

لک الحمد، والنعماء، والمُلک رَنا      فلا شیءَ أعلى منک مجداً و أمجدُ  
مَلیکٌ علی عرش السّماء مهیمنٌ      لعزّته تعنّوا الوجوه و تسجدُ  
علیه حجابُ النور، والنور حوله      و أنهار نور حوله تتوقّد

(المجانی الحدیثه، للبستانی، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۱)

تا اینکه اسلام ظهور می کند و بسم الله الرحمن الرحیم را می آورد.

متن: **بسم الله الرحمن الرحیم**

بی شک بلند مقدارترین و بزرگترین آیه قرآن کریم است

این آیه کریمه صد و چهارده بار در قرآن مجید آمده است که صد و سیزده بار، در آغاز سوره‌های مبارکه قرآن و یک بار در آیه ۳ از سوره مبارکه نمل که سوره بیست و هفتم قرآن کریم است قرار دارد آنجا که می فرماید: **إنه من سلیمان وإنه بسم الله الرحمن الرحیم** و نیمی از این آیه در آیه کریمه ۴۱ از سوره مبارکه هود که سوره یازدهم قرآن کریم است آمده، آنجا که می فرماید: **وقال اركبوا فيها بسم الله مجزها و مرساها.**

## اعراب و شرح لغوی

### بسم‌الله

#### در متون و تفاسیر ادبی

باء: در بسم‌الله حرف جرّ است و در این آیه کریمه از میان چهارده معنای آن، معنای استعانت یا مصاحبت را داراست.

جمعی برآنند که این باء را معنی استعانت است. حال اگر آنرا برای استعانت گیریم عبارت بدین معناست «در حالیکه از تیمّن و تبرک نام و عنایت ذات و مرام جهان آرای بخشاینده همگان در این جهان و مهربان مقربان و نزدیکان در آن جهان یاری می‌جویم، به نگارش می‌پردازم».

گروهی از مفسران را عقیدت آنست که باء بسم‌الله برای مصاحبت است. و چون این معنی را در نظر آوریم و ملابست را از باء خواهیم، آیه چنین معنی می‌دهد «در حالیکه بخاطر تیمّن و تبرک با نام جهان آرای بخشاینده همگان و مهربان یاران و مقربان همراهم، به تصنیف می‌پردازم».

اما تحقیق آنست: که چون در هر استعانتی، مصاحبت است و در هر مصاحبتی استعانت نیست، اگر باء را بمعنی استعانت گیریم معنای مصاحبت نیز به تبع حاصل آید.

اسم: جمعی برآنند که یاد اسم خدای تعالی در این آیه کریمه بنا به تبرک و تیمّن و تعظیم است. و بقول طبری نکته اینجاست که اسم بمعنی تسمیه یعنی مصدر است و بسم‌الله یعنی اَبْدَأُ بِتَسْمِيَةِ اللَّهِ قَبْلَ فَعْلِي أَوْ قَبْلَ قَوْلِي. یا خواننده به هنگام خواندن چنین نیت می‌کند که أَقْرَأُ مُبْتَدِئاً بِتَسْمِيَةِ اللَّهِ يَا أِبْتَدِيءُ قِرَاءَتِي بِتَسْمِيَةِ اللَّهِ. و در این صورت کلمه اِسْم بجای تسمیه نهاده شده است چون کلام که بجای تکلیم و عطاء که به جای اِعطاء نهند یعنی عرب اسم مصدر را بمعنی و جای مصدر بکار برده است.

مثل: اَكْرَمْتُ فَلَانًا كِرَامَةً وَأَهْنُتُ فَلَانًا هَوَانًا وَكَلَّمْتُهُ كَلَامًا بِجَايِ أَكْرَمْتُ فَلَانًا

اکراماً وأهنت فلاناً اهانةً و کلمته تکليماً.

محمد بن جریر برای اثبات این معنی به ذکر حدیثی از ابوکریب می پردازد که سلسله آن به عبدالله بن عباس می رسد « قال: أول ما نزل جبرئيل على محمد (ص) قال: يا محمد، قل: استعین بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم» بعداً جبرئیل می گوید « قل: بسم الله الرحمن الرحیم» و سپس ابن عباس به تفسیر و توجیه بسم الله می پردازد و از قول جبرئیل چنین می آورد: يقول له جبرئيل: يا محمد، اقرأ بذكر الله ربك و قم و اقع بذكر الله که در حقیقت ذکر همان بردن نام خدا و یاد اوست. طبری بعد از ذکر حدیث فوق که دلیلی بر صحت استنباط و درستی تأویل اوست گوید: و هذا التأویل من ابن عباس بنیء عن صحّة ما قلنا - من أنه يراد بقول القائل مفتتحاً قراءته بـ «بسم الله الرحمن الرحیم» أقرأ بتسمية الله و ذكره و أفتح القراءة بتسمية الله بأسمائه الحسنی و صفاته العلی (طبری، جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۱ ص ۷۹ و ۸۰)

در تفاسیر شیعه چون التبیان فی تفسیر القرآن تألیف شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی با تفسیر طبری موافقت شده است و شیخ طوسی نیز قول طبری را تأیید می کند و بسم الله را تفسیر می نماید و می گوید «فیکون علی هذا تقدیر الکلام: أقرأ مبتدئاً بتسمیة الله و ابتدئی قراءتی ببسم الله. فجعل الاسم مکان التسمیة و هذا أولى، لأنّ المأمور أن یفتح العبادة أمورهم بتسمیة الله، لا بالخبر عن عظمتة و صفاته كما امروا بالتسمیة علی الذبائح و الصيد و الأكل و الشرب و كذلك أمروا بالتسمیة عند افتتاح تلاوة تنزیل الله تعالی، و لا خلاف أن القائل قال لوقال عند الذبحة، بالله و لم یقل: بسم الله لكان مخالفاً للمأمور.

شرح نام مبارک الله در

تفاسیر معتبر شیعی و سنی

اما درباره اسم مبارک (الله) سخن را از ابوجعفر محمد بن جریر طبری متوفی

(۳۱۰ هـ) آغاز می‌کنم که در تفسیر جامع البیان فی تأویل القرآن به هنگام تفسیر آیه کریمه بسم‌الله الرحمن الرحیم گوید: و أما تأویل قول الله تعالی ذکره، الله: فإنه علی معنی ماروی لنا عن عبدالله بن عباس: هو الذي يألوه كل شيء، ويعبده كل خلق. یعنی: بنا به روایتی که از عبدالله بن عباس برای ما شده است، الله: آن است که هر چیزی او را می‌پرستد و هر آفریده‌ای او را عبادت می‌کند.

سپس حدیثی هم معنای حدیث فوق‌الذکر از ابوکریب ذکر می‌نماید که سلسله سند آن را باز به ابن عباس میرساند که گفته است: الله: ذوالا لوهية و المعبوديه علی خلقه اجمعین سپس طبری به اجتهاد و استدلالی صرفی پرداخته می‌گوید:

فإن قال لنا قائل: فهل لذلك في «فعل و يفعل» أصل كان منه بناء هذا الاسم؟ قيل: أما سماعاً من العرب فلا، و لكن استدلالاً. در حقیقت بقول علماء طبری به دفع دخل مقدر پرداخته است و گوید اگر بالفرض کسی از ما بپرسد که آیا در فعل و يفعل مقصود در فعل ماضی و مضارع، اصلی جهت بنای این اسم بوده است؟ باید گفت: أما سماعاً از عرب، خیر ولی استدلالاً شنیده شده است. سپس باز به دفع دخل مقدر دیگر پرداخته گوید: فإن قال: و مادّل علی أن الألوهية هي العبادّة، و أنّ الإله هو المعبود، و أنّ له أصلاً في «فعل و يفعل»؟

قيل: لا تمنع بين العرب في الحكم لقول القائل - بصف رجلاً بعبادة، و بطلب ما عند الله جلّ ذكره: «تأله فلان» - بالصحة و لاخلاف. و من ذلك قول روبة بن العجاج.

لله دُرُّ الغانياتِ المُدّه سَبَّحْنَ و استرّ جَعْنَ مِنْ تَأْلهي

یعنی: من تعبدی و طلبی الله بعملی.

و لاشك أنّ «التأله» التَّفَعُّلُ من «أله يألوه» و أنّ معنی «أله» - إذا نُطق به: عَبَدَ اللهُ و قد جاء منه مصدر يدلّ علی أنّ العرب قد نطقت منه بـ «فعل بفعل» بغير زیاده سپس حدیثی را که از جانب سفیان بن وکیع سلسله سندش به ابن عباس منتهی می‌گردد ذکر می‌کند و می‌گوید: که ابن عباس کلمه (إلهة = آلهة) را که در آیه ۱۲۷ از سوره مبارکه اعراف آمده است «إلهه» به صورت مصدر خوانده و به معنی مصدری یعنی عبادت گرفته است

نه بمعنی إله و به معنی خدایان. بنابراین روایت متن آیه: **وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ«إِلَاهَتِكَ» قَالَ سَتَقْتُلُنَّ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ** چنین معنی می شود: گروهی از فرعونیان به فرعون گفتند: آیا موسی و قوم او را وامیگذاری تا در این سرزمین تباهی کند و تو را با عبادتت فرو کشد؟ فرعون جواب داد که به زودی تمام پسرانشان را می کشیم و زنهایشان را زنده می گذاریم چه ما بر آنها زور و چیره ایم.

البته: باید در نظر داشت که در قرآنها این قراءت ابن عباس نیامده است و همانطور که اشاره شد (وَيَذَرَكَ وَ«إِلَاهَتِكَ») بمعنی: تو را با خدایانت فرو میکشد ذکر شده است.

از جانب دیگر این نکته را باید در نظر داشت که: مقصود از عبادت تو (عبادت کردن مردم تو را) می باشد چه بعد از آن، طبری این عبارت را می آورد که قال: **إِنَّمَا كَانَ فِرْعَوْنُ يُعْبَدُ وَلَا يُعْبَدُ** یعنی ابن عباس بعد از قراءت و يَذَرَكَ و إلهتك می گوید از این رو إلهة به معنی خدایان نخواندم که مقصود و معنی عبادت است چه فرعون را عبادت می کردند و او عبادت می شد ولی عبادت نمی کرد و خدا را نمی پرستید. البته بقول طبری، **عبد الله و مجاهد** نیز این کلمه را چون ابن عباس قراءت کرده اند چه در این باره نیز طبری حدیثی از **حسن بن داود** ذکر می کند که سلسله سندش به مجاهد می رسد که او هم **وَيَذَرَكَ و إلهتك** به معنی و عبادتک خوانده است.

حال ابو جعفر از این قراءت نتیجه می گیرد که چون مصدر یعنی **إلهة** آمده است بنابراین آله به معنی **عبد** می باشد و عبارت را چنین می پردازد.

**وَلَا شَكَّ أَنَّ الْإِلَاهَةَ - عَلَى مَافَسَّرَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ مَجَاهِدٌ - مَصْدَرٌ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ:**  
**أَلَهُ اللَّهُ فَلَانَّ الْإِلَاهَةَ كَمَا يُقَالُ عَبْدَ اللَّهِ فَلَانَّ عِبَادَةَ. فَقَدْ بَيَّنَّ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مَجَاهِدٍ**  
**هَذَا: أَنَّ «أَلَهُ» عَبْدٌ، وَ أَنَّ «الْإِلَاهَةَ» مَصْدَرٌ،** پس این نکته را باید در نظر داشت که طبری در اینجا همان گفته خویش را می خواهد ثابت کند که **«أَمَّا سَمَاعًا مِنَ الْعَرَبِ فَلَا، وَ لَكِنْ اسْتَدْلَالًا»** یعنی ما از زمان جاهلی برای **«أَلَهُ يَأَلُهُ»** در ماضی و مضارع



شاهدی در شعر یا نثر نداریم. اما چون ابن عباس و عبد‌الله و مجاهد در قراءت خود مصدر فعل را آورده‌اند پس می‌توان استدلالاً نه سماعاً نتیجه گرفت که فعل آن موجود بوده است و یا جائز است که موجود باشد.

ابوجعفر سپس به دفع دخل مقدر دیگری می‌پردازد و می‌گوید فإِنْ قَالَ: فَإِنْ كَانَ جَائِزاً أَنْ يُقَالَ لِمَنْ عَبَدَ اللَّهَ: أَلَهُهُ عَلَى تَأْوِيلِ قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مَجَاهِدٍ - فَكَيْفَ الْوَاجِبُ فِي ذَلِكَ أَنْ يُقَالَ، إِذَا أَرَادَ الْمُخْبِرُ الْخَبْرَ عَنْ اسْتِجَابِ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَى عِبْدِهِ؟ قِيلَ: أَمَا الرَّوَايَةُ فَلَا رَوَايَةَ فِيهِ عِنْدَنَا، وَ لَكِنَّ الْوَاجِبَ عَلَى قِيَاسِ مَا جَاءَ بِهِ الْخَبِيرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الَّذِي: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَحْيَى عَنْ... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ عَيْسَى أَسْلَمَتْهُ أُمُّهُ إِلَى الْكِتَابِ لِيَعْلَمَهُ فَقَالَ لَهُ الْمَعْلَمُ اكْتُبْ «اللَّهُ» فَقَالَ لَهُ عَيْسَى: «أَتَدْرِي مَا اللَّهُ؟ اللَّهُ إِلَهٌ أَلَّا إِلَهَةً. أَنْ يُقَالَ: اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَهٌ الْعَبِيدِ، وَالْعَبِيدُ أَلَّهُهُ وَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُ الْقَائِلِ «اللَّهُ» - مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ أَصْلُهُ «إِلَالَهُ».

فإِنْ قَالَ: وَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، مَعَ اخْتِلَافِ لَفْظِيهِمَا؟ قِيلَ: كَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ (لِكِنَّ هُوَ رَبِّي) [الكهف: ۳۸] أَصْلُهُ: لَكِنَّ أَنَا، هُوَ اللَّهُ رَبِّي، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

و تَرْمِينِنِي بِالطَّرْفِ ، أَي أَنْتَ مُذْنِبٌ وَ تَقْلِينِنِي لَكِنَّ إِيَّاكَ لِأَقْلَى  
 يريد: لكن أنا إياك لا أقلى، فحذف الهمزة من أنا فالتقت نون «أنا» و نون «لكن» و هي ساكنة، فأدغمت في نون «أنا» فصارتانوناً مشددةً. فكذلك الله أصله «إِلَالَهُ» أسقطت الهمزة التي هي فاء الاسم، فالتقت اللام التي هي عين الاسم، و اللام الزائدة التي دخلت مع الألف الزائدة و هي ساكنة، فأدغمت في الأخرى التي هي عين الاسم، فصارتا في اللفظ لاماً واحدة مشددة، كما وصفنا من قول الله (لَكِنَّ هُوَ اللَّهُ رَبِّي) «تفسير الطبري، المجلد الأول، ص ۸۲ و ۹۳ دارالكتب» با توجه به قال و قيل فوق در می‌یابیم که طبری وجهی جالب و استدلالی برای حذف همزة (إله) به هنگام اضافه شدن الف و لام بر آن و در آمدن «إله» به صورت الله ذکر می‌کند و از شعر عرب و قرآن کریم شاهد می‌آورد که لَكِنَّ «لكننا» در اصل لكن أنا بوده است و

سپس با حذف همزه *أنا* و ادغام نون *أنا* در نون *لكن* یک کلمه تشکیل شده است و در تفسیر آیه *لكن هو الله ربی* خود بدین حذف و ادغام اشارت کرده است.

پروردگار متعال در آیه ۳۷ و ۳۸ از کهف می فرماید: *قال له صاحبه وهو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة سواك رجلاً (۳۷) لکننا هو الله ربی ولا أشرك بربی أحداً (۳۸)* یعنی: دوستش که با او گفتگو می کرد به او گفت: آیا به کسی که ترا از خاک آفرید و سپس از نطفه ای برآورد و به صورت مردی ساخت و پرداخت، کافر شده ای؟ لیکن (من) قائلم که او خدای پروردگار من است و هیچکس را برای پروردگارم شریک نمی دانم و انباز نمی شناسم. *شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی* رحمة الله تعالی علیه گوید که ابن کیسان الله را لقب دانسته است و به همین جهت است که ابتدا و قبل از *رحمن* و *رحیم* آمده است (و حکی عن ابن کیسان أنه قال: إنه لقب فلذلك ابتدئ به وأتبع بالرحمن لأنه يختصه ثم بالرحيم لأنه شارکه فيه غيره) شیخ طوسی با این قول مخالفت کرده می فرماید *والصحيح أنه ليس بلقب لأن اللقب إنما يجوز على من تجوز عليه الغيبة والحضور و هما لا يجوزان عليه، ولأنه يمكن وصفه بصفة لا يشارکه فيها غيره. ولا معنى للقب لأنه عيب و الصحيح أنه اسم مقيد لكنه لا يطلق إلا عليه تعالی. و قيل في معناها قولان: أحدهما: أن أصله لاه كما قال الشاعر:*

*يَسْمَعُهَا لَاهُ الْكِبَارُ*

*كَخَلْفَةٍ مِنْ أَبِي رِيَّاحٍ*

فادخل عليه الألف و اللام.

والثاني: أن أصله إله فادخلت عليه الألف و اللام ثم خففت الهمزة و أدغمت إحدى اللامين في الأخرى فقبل: الله. و إله: معناه [الذي] يحق له العبادة، و إنما يحق له العبادة لأنه قادر على خلق الأجسام و احيائها، و انعام عليها، بما يستحق به العبادة و لذلك يوصف فيها لم يزل بأنه إله و لا يجوز أن يكون إلهاً للأعراض، و لا للجواهر لاستحالة أن ينعم عليها بما يستحق به العبادة، و هو إله الأجسام: حيوانها، و جمادها لأنه قادر على أن ينعم على كل جسم بمأمعه العبادة، و ليس إله من

يستحقّ العبادة، لأنه لو كان كذلك لما وصف فيما لم يزل بأنه إله، لأنه لم يفعل الإينعام الذي يستحقّ به العبادة، و من قال: إنه إله الجماد، فقد أخطأ لما قلناه من أنه عبارة عمّن يستحقّ العبادة، وهو انه قادر على اصول النعم التي يستحقّ بها العبادة دون ان يكون عبارة عمّن يستحقّ العبادة ولا يجوز ان يوصف بهذه الصفة غير الله.

شیخ طوسی در عبارات فوق بحثی منطقی، علمی، کلامی را درباره معنای الله و إله مطرح کرده و به اقوال مخالف جواب گفته است و باز قول دیگری در معنی إله ذکر می‌کند که: وفي الناس من قال انه مشتق من إله، لأن الخلق يألّهون إليه: أي يفرعون إليه في أمورهم، فقبل للمألوه إله كما قبل للمؤتمّ إمام.

یعنی: بعضی از لغویان و مفسران را عقیدت آن است که إله بر وزن فعّال به معنی مألوه بر وزن مفعول است مانند امام که برای مؤتمّ اسم مفعول است به کار می‌رود. (و در حقیقت چون حساب به معنی محسوب و کتاب به معنای مکتوب)

البته شیخ ظاهراً این قول را قبول کرده است اما قول بعدی را رد می‌کند آنجا که می‌گوید: (قال بعضهم إنه مشتق من الولهان وهذا غلط، لأن الولهان: الهيمان، وذلك لا يجوز في صفات الله تعالى. على أن التصريف بلزوم الهمزة يشهد بفساد هذا على ما قاله آخرون).

همانطور که ملاحظه شد شیخ برای ردّ عقیده فوق‌الذکر دو دلیل معنوی، و لفظی و صرفی ذکر کرده است اما قول دیگری را نیز مطرح می‌کند که شاهدهی هم از شعر عرب برای آن می‌آورد. و قال قوم هو مشتق من الألوهية، التي هي العبادة، يقال فلان متأله أي متعبّد، قال رؤبة

لِلَّهِ دَرّ الْغَانِيَاتِ الْمُدَّةِ      لِمَارَّأَيْنِ حَلِيِّ الْمُمَوِّهِ

سَبَّحْنَ وَاسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأَلَّهِ

و من تألهی را مِنْ تَعَبَّدِي معنی می‌کند. و سپس قراءت ابن عباس را در آیه ۱۲۷ سوره اعراف مطرح می‌کند که: قرأ ابن عباس (ويذرك و الهتك) یعنی عبادتک و يقال أله الله فلان الهة كما يقال عبده عبادة که قبلاً از قول طبری نیز روایت شد.

بعد از اقوال فوق شیخ قولی جالب را که طبری بدان اشارتی نکرده است مطرح می‌کند وی گوید: و قيل إنه مشتق من الإرتفاع يقول العرب للشئ المرتفع لاه. يقولون طلعت لاهة أي الشمس و غربت أيضاً و قيل وصف به تعالى لأنه لا تدركه الأبصار و معنى لاه، أي احتجب عنا قال الشاعر:

لاه ربّي عن الخلائق طراً خالق الخلق لا يرى ويرانا

و آخرین قول را چنین روایت می‌کند که: و قيل سمى الله، لأنه يوله القلوب بحبه. (التبيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸)

حال که مطلب بدینجا کشید چه نیکوست از علامه شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی یادی کنیم چه او با درایت پراکنده‌های گذشتگان را فراهم آورده و به اقوال شیخ طوسی نظمی دیگر بخشیده است و چنین فرماید:

الله: اسم لا يطلق إلا عليه سبحانه و تعالى و ذكر سيبويه في أصله قولين (أحد هما) أنه إله على وزن فعال فحذفت الفاء التي هي الهمزة و جعلت الألف و اللام عوضاً لازماً عنها بدلالة استجازتهم قطع هذه الهمزة الداخلة على لام التعريف في القسم والنداء في نحو قوله: أفأالله كَتَمَعَلَنَّ و يا الله إغفر لي ولو كانت غير عوض لم تثبت الهمزة في الوصل كمالم تثبت في غير هذا الإسم. والقول الآخر أن أصله لاه و وزنه فَعْل فالحق به الألف و اللام يدل عليه قول الأعشى: كَحَلْفَةٍ مِنْ أَبِي رِيَّاحٍ يَسْمَعُهَا لَاهَةُ الْكُبَّارِ (مجمع البيان، ج ۱، ص ۹۰)

و قرطبی، این مطلب را بسط داده است که: ذهب إليه جماعة من العلماء أيضاً منهم الشافعي و أبوالمعالی و الخطّابی و الغزالی و المفضل و غيرهم، و روى عن الخليل و سيبويه: أن الألف و اللام لازمة له لا يجوز حذفهما منه. قال الخطّابی: والدليل على أن الألف و اللام من بنية هذا الإسم، و لم يدخل للتعريف: دخول حرف النداء عليه، كقولك: يا الله، و حروف النداء لا تجتمع مع الألف و اللام للتعريف، ألا ترى أنك لا تقول: يا الرحمن و لا يا الرحيم كما تقول: يا الله، فدل على أنهما من بنية الإسم. و الله اعلم. البتة در اینجا این نکته را باید در نظر گرفت که علامه طبرسی با عبارت (قطع هذه الهمزة الداخلة على لام التعريف) حرف لام را جهت تعریف دانسته است در حالی که بعداً می‌گوید: وإنما أدخلت عليه الألف و اللام للتفخيم و التعظيم فقط و من زعم أنها للتعريف فقد أخطأ لأن أسماء الله تعالى معارف. البتة

اینجانب نویسنده مقاله به نظرم بهتر بود که علامه طبرسی یا بجای لام تعریف لام تفخیم و تعظیم می فرمود و یا اینکه کلمه تعریف را به کار نمی برد و می فرمود (قطع هذه الهمزة الداخلة على اللام في القسم و النداء...) اما در گفته جناب طبرسی نکته‌ای را می توان یافت و آن اینکه درباره (الف و لام) از سیبویه تبعیت کرده است نه از خلیل چه سیبویه تنها «لا» را حرف تعریف می داند نه (الف) را و می گوید که این همزه جهت اینکه کلمه ابتدا به ساکن نباشد اضافه شده است اما خلیل بن أحمد قائل است که همزه، و لام بعد از آن هر دو برای تعریف آمده‌اند. البته ما ان شاء الله گِرداگِردِ اختلاف خلیل و سیبویه درباره الف و لام تعریف با استناد به کتاب سخن خواهیم گفت و تنها این نکته دوم را باید در اینجا عرض کرد که از نظر سیبویه این همزه در اسم حُسْنای جلاله حق تعالی «یعنی الله» عوض از همزه محذوف إله نیز می باشد بنابراین در ندا و قسم حذف نگردیده است.

**علامه طبرسی** در این وجه که أصل الله، لاه باشد به ذکر نظر سیبویه پرداخته و گوید: و الألف من لاه منقلبة عن ياء فأصله ليه<sup>(۱)</sup> لقولهم في معناه ليهي أبوك. لازماً عنها بدلالة استجازتهم قطع هذه الهمزة الداخلة على لام التعريف في القسم و النداء في نحو قوله: «أفأالله و يا الله إغفرلي» ولو كانت غير عوض لم تثبت الهمزة في الوصل كما لم تثبت في غير هذا الاسم و القول الآخر: أن أصله لاه و وزنه فَعْل فألحق به الألف و اللام. يدل عليه قول الأعشى:

**كحلفه من أبي رباح      يسمّعها لاه الكبار**

یعنی: الله اسمی است که جز بر خدای بلند مرتبه اطلاق نمی شود و به قول ابی عبدالله محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی متوفی بسال (۶۷۱ هـ) «این اسم بزرگترین و جامع ترین نام خدای سبحان است تا بدانجا که یکی از دانشمندان گفته است إنه اسم الله الاعظم این نام، اسم اعظم خداست و دیگری بدان نامور نگشته،

از این رو تثنیه و جمع نشده است، و این سخن خود یکی از دو تأویل فرموده خدای تعالی است که **هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا**: یعنی کیست که به نام الله نامیده شود فالله اسم للموجود<sup>(۱)</sup> الحق الجامع لصفات الالهية، المنعوت بنعوت الربوبية، المنفرد بالوجود الحقيقي، لا إله إلا هو سبحانه. و قيل: معناه الذي يستحق أن يُعبد. قيل معناه واجب الوجود الذي لم يزل ولا يزال، والمعنى واحد) الجامع لاحكام القرآن، علامه طبرسی در ادامه سخن از قول سیبویه میگوید که در اصل الله دو قول آمده است نخست آنکه إله بر وزن فعال بوده و فاء آن که همزه است حذف شده و سپس ألف و لام عوض همزه محذوف، که لازم کلمه إله نیز میباشد بدان افزوده شده است بدین دلیل که نحاة قطع این همزه را که بر لام تعریف آمده است در قسم و نداء جایز دانسته اند و گفته اند **أَفَأَلَّه** و **يا أَلَّه** و اگر بنا بود که همزه آغازین الله عوض نباشد و مثل همزه الف و لامهای دیگر باشد همزه در وصل حذف می شد و در قسم و نداء (قال سیبویه: نقلت العين إلى موضع اللام و جعلت اللام ساكنة إذصارت في مكان العين كما كانت العين ساكنة و تركوا آخر الإسم الذي هو لهي مفتوحاً كما تركوا آخر إن مفتوحاً و إنما فعلوا ذلك حيث غيروا لكثرة في كلامهم فغيروا اعرابه كما غيروا بناءه و هذه دلالة قاطعة لظهور الياء في لهي به (آخر الكتاب، سیبویه، ج ۳، ص ۴۹۸، تحقیق عبدالسلام محمد هارون). طبری سپس چنین اظهار عقیده می کند که: بنابراین قول که اصل الله، لاه باشد ألف آن منقلب از یاء است یعنی کلمه در اصل لیه بوده و به لاه بدل شده است اما در قول اول (که اصل الله را إله گفته اند) الف وسط کلمه، زائده است زیرا بر وزن فعال است و عرب وقتی می گوید لاه أبوك عبارت **لِلَّهِ أَبوك** را می خواهد و ذوالا صبح العدواني گفته است:

لاه ابن عمك لا أفضلت في حسب عني ولا أنت دياني فتحزوني<sup>(۲)</sup>

۱- تذکر: بهتر این بود که قرطبی بجای موجود کلمه وجود را به کار می برد.

۲- فتوسنی. تامرا

سپس طبرسی چنین ادامه می‌دهد: قال سیبویه حذفوا لام الإضافة و اللام الأخرى و لم ينكر بقاء عمل اللام بعد حذفها فقد حكى سيبويه من قولهم الله لأخرجنّ، يريد و الله و مثل ذلك كثير بطول الكلام بذكره.

سیبویه در (باب حروف الإضافة إلى المحلوف به وسقوطها) گوید: و للقسم و المقسم به أدوات في حروف الجرّ، و أكثرها الواو، ثمّ الباء، يدخلان على كلّ محلوف به . ثمّ التاء، و لا تدخل إلّا في واحد، و ذلك قولك و الله لأفعلنّ، و بالله لأفعلنّ و «تالله لأكيدنّ أضنامكم» که آیه کریمه ۵۷ از سوره مبارکه انبیاء است و بعد از قول خلیل می‌گوید: و اعلم أنّک إذا حذفت من المحلوف به حرف الجرّ نصبته، كما تنصب حقاً إذا قلت: إنّک ذاهب حقّاً، فالمحلوف به مؤکد به الحدیث كما تؤکده بالحقّ، و یجرّ بحروف الإضافة كما یجرّ حقّ إذا قلت: إنّک ذاهبٌ بحقّ و ذلك قولک: الله لأفعلنّ و قال ذوالرّمّة

ألربّ منّ قلبی له الله ناصحٌ و منّ قلبه لی فی الظباء السوانح  
فأما تالله فلا تحذف منه التاء إذا أردت معنى التعجب. ولله مثلها إذا تعجبت  
لیس إلّا.

سپس بعد از ذکر مواردی می‌گوید «وقال بعضهم: لهنّ أبوک، فقلب العين و جعل اللام ساكنة، إذ صارت مكان العين كما كانت العين ساكنة، و تركوا آخر الإسم مفتوحاً كما تركوا آخرائین مفتوحاً. و إنّما فعلوا ذلك به حيث غیروه لكثيره في كلامهم فغيروا إعرابه كما غیروه (الكتاب، ج ۳، ص ۴۹۷ و ۴۹۸)

اما در باره اشتقاق إله أقوال گوناگون است و علامه طبرسی گوید فأمّا الكلام فى اشتقاقه فمنهم من قال إنه اسمّ موضوع غير مشتقّ إذ ليس يجب فى كلّ لفظ أن يكون مشتقاً لأنه لو وجب ذلك لتسلسل. هذا قول الخليل و منهم من قال إنه مشتقّ ثمّ اختلفوا فى اشتقاقه على وجوه:

فمنها إنه مشتقّ من الألوهية التى هى العبادة و التألّه : التّعبد قال رؤبة: لله  
درالغانيات المده...

سپس به ذکر قراءت ابن عباس پرداخته و بعد گوید: و يقال آله الله فلان إلهة كما يقال عبده عبادة فعلى هذا يكون معناه الذى يحق له العبادة ولذلك لا يسمى به غيره و يوصف فيما لم يزل بأنه إله.

و منها: أنه مشتق من الوله و هو التحير يقال: آله يآله إذا تحير. این قول را طبرسی از ابی عمرو نقل می کند و میگوید: در این صورت إله یعنی: کسی که عقلها در کنه عظمت او حیرانند و بقول سنائی غزنوی:

عقلها عاجزانند از اوصافش      فکر بیهوده میزند لافش  
عقل عقلست و جان جانست او      هر چه زان برتر است آن است او  
و به قول خواجه عبدالله انصاری:

به عقل نازی حکیم تا کی      به فکرت این ره نمی شود طی  
به کنه ذاتش خرد بردپی      اگر رسد خس به قعر دریا

قرطبی گوید: الوله: ذهاب العقل. يقال رَجُلٌ وَآلَةٌ و امرأةٌ وِإِلهَةٌ وِإِلهٌ، و ماءٌ مَوْلَةٌ<sup>(۱)</sup> [مَوْلَةٌ]

أُرْسِلَ فِي الصَّحَارَى. فالله سبحانه تتحير الألباب و تذهب في حقائق صفاته و الفكر في معرفته فعلى هذا أصل «إلاه» «ولاه» و أَنَّ الهمزة مبدلة من «واو» كما أبدلت في إشاح و وشاح و إسادة و وسادة (الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۱۰۳)

و منها: أنه مشتق من قولهم ألهمت إلى فلان: أي فزعته إليه، لأن الخلق يألّهون إليه، أي يفزعون إليه في حوائجهم فقبل للمألوه إله كما يقال للمؤتم به إمام. (مجمع البيان، ج ۱، ص ۹۱)

بقول قرطبی: از خلیل و ضحاک روایت شده است که گفته اند: إنما سُمي «الله» إلهاً، لأن الخلق يتألّهون إليه في حوائجهم، ويتضرعون إليه عند شدائدهم، و ذَكَرَ عن الخليل بن أحمد أنه قال: لأن الخلق يألّهون إليه «بنصب اللام» و يألّهون أيضاً

۱ - قوله: ماء موله. هو بضم الميم و تخفيف اللام، و تشدد و تفتح الواو.



(بکسرها) و هما لغتان.

(الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۰۳)

و منها: أنه مشتق من ألّهت إليه أي: سكنت إليه عن المبرد و معناه أن الخلق يسكنون إلى ذكره.

و منها: أنه مِنْ «لاه» أي احتجب فمعناه أنه المحتجب بالكيفيه عن الأوهام، الظاهر بالدلائل و الأعلام.

**قرطبی:** موارد دیگری را ذکر می‌کند که نقل آنها در اینجا به کمال تحقیق می‌افزاید می‌گوید که گفته‌اند از معنی ارتفاع آمده است چه عرب به هر چه بلندی گیرد و مرتفع باشد «لاه» گوید و چون خورشید در آسمان بلند می‌گشت می‌گفتند: الشمس لاهت.

اما قول دیگر که بنا بر آن الله یعنی وجودی که تنها او معبود است و مقصود به عبادت چه موحدان و یکتاپرستان وقتی گویند لا إله إلا الله، معنای آن لا معبود غیر الله است و الا در اینجا به معنی غیر است نه استثناء و به قول جامی:

تنها نه منم ز عشق تو باده پرست      آن کیست تو خود بگو کزین باده پرست  
آن روز که می‌گرفتم این باده بدست      بودند حریف می پرستان ألت  
بعضی برآند که: **أصل در کلمه الله (هاء) است که کنایت از غایب است و**  
اشارت به پنهان و سپس قرطبی اینگونه شرح می‌کند که: **وذلك أنهم أثبتوه موجوداً في فطر عقولهم فأشاروا إليه بحرف الكنايه ثم زيدت فيه لام الملك إذ قد علموا أنه خالق الأشياء و مالکها فصار «له» ثم زيدت فيه الألف و اللام تعظيماً و تفخيماً.**

(الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۱۰۳)

**اما مطلب بسیار مورد توجه که باید در اختلاف میان زمخشری و بیضاوی در نظر گرفت آنست که به قول قرطبی:** گروهی از علماء چون شافعی و أبوالمعالی و خطابی و غزالی و مفضل و دیگران و باز طبق روایت از خلیل و سیبویه: ألف و لام

لازمه لفظ الله است و حذف آن جایز نیست. و به قول خطابی بدین دلیل حذف جایز نیست که الف و لام جزو بنای این اسم است و برای تعریف نیامده‌اند (و در حقیقت عوض از همزه محذوف إله می‌باشند)

لذا حرف یاء نداء که مستقیماً بر کلمه دارای الف و لام تعریف وارد نمی‌شود و در این صورت آن را در مذکر با أیها و در مؤنث با أیتها به کار می‌برند چون یا أیتها الإنسان یا أیتها الرجل، یا أیتها النفس المطمئنة و یا أیتها المرأة. بدون کلمه أی یا أیه بر الله وارد شده و یا الله گفته‌اند.

در صورتی که یا الرحمن و یا الرحیم نمی‌گویند چون الف و لام در این دو کلمه جزء بنا و ساختمان آن دو نیست.

«به الجامع، ج ۱، ص ۱۰۳ مراجعه شود»

**قاضی بیضاوی رحمه الله تعالی علیه** در تفسیر سوره مبارکه حمد به شرح لفظی و معنوی الله پرداخته و چنین دیبای سخن بافته است:

والله: أصله إله، فحذفت الهمزة و عوض عنها الألف و اللام ولذلك قيل: بالله، بالقطع إلا أنه مختص بالمعبود بالحق.

والإله: في الأصل لكل معبود، ثم غلب على المعبود بالحق. واشتقاقه من أله إلهة ألوهة وألوهية بمعنى عبد، و منه تأله و إستأله، و قيل: من أله إذا تحير لأن العقول، تتحير في معرفته. أو من ألّهت إلى فلان، أي: سكنت إليه، لأن القلوب تطمئن بذكره، والأرواح تسكن إلى معرفته أو من أله: إذا فزع من أمر نزل عليه و آله غيرة أجاره، إذا العائد يفزع الله و هو يجيره حقيقة أو من أله الفصيل إذا و لَع بأمه، إذا العباد يولعون بالتضرع إليه في الشدائد. أو من و له إذا تحير و تحبب عقله، و كان أصله و لاه فقلبت الواو همزة لاستثقال الكسرة عليها استثقال الضمة في وجوه. فقيل إله: كإعاء و إشاح، و يژده الجمع على آلهة دون أولهة.

و قيل أصله لاه مصدر لاه يلبه ليها و لاهأ، إذا احتجب و ارتفع لأنه سبحانه و تعالی محجوب عن إدراك الأبصار، و مرتفع على كل شيء و [عمًا] ممًا لا يليق به

ویشهد له قول الشاعر: كَخَلْفَةٍ مِنْ أَبِي رِيَّاحٍ يُشْهَدُهَا لَاهُةُ الْكُبَّارِ وَقِيلَ عِلْمٌ لِدَاتِهِ الْمَخْصُوصَةِ لِأَنَّهُ يُوصَفُ وَلَا يُوصَفُ بِهِ، وَلِأَنَّهُ لَا يَبْدَأُ لَهُ مِنْ اسْمٍ تُجْرَى عَلَيْهِ صِفَاتُهُ وَلَا يَصْلُحُ لَهُ مِمَّا يُطْلَقُ عَلَيْهِ سِوَاهُ، وَلِأَنَّهُ لَوْ كَانَ وَصْفًا لَمْ يَكُنْ قَوْلٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَوْحِيدًا مِثْلَ: لَا إِلَهَ إِلَّا الرَّحْمَنُ، فَإِنَّهُ لَا يَمْنَعُ الشَّرْكَةَ، وَالْأَظْهَرُ أَنَّهُ وَصْفٌ فِي أَصْلِهِ لَكِنَّهُ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِ بَحِيثٌ لَا يَسْتَعْمَلُ فِي غَيْرِهِ وَصَارَ لَهُ كَالْعِلْمِ مِثْلَ: الثَّرِيَا وَالصَّعِيقِ، أَجْرَى مَجْرَاهُ فِي إِجْرَاءِ الْأَوْصَافِ عَلَيْهِ، وَامْتِنَاعِ الْوَصْفِ بِهِ، وَعَدَمِ تَطَرُّقِ احْتِمَالِ الشَّرْكَةِ إِلَيْهِ، لِأَنَّ ذَاتَهُ مِنْ حَيْثُ هُوَ بِلَا عَتَبٍ أَمْرٌ آخِرٌ حَقِيقِيٌّ أَوْ غَيْرُهُ غَيْرٌ مَعْقُولٌ لِلْبَشَرِ، فَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ بِلَفْظٍ، وَلِأَنَّهُ لَوْ دَلَّ عَلَى مَجْرَدِ ذَاتِهِ الْمَخْصُوصَةِ لَمَّا أَفَادَ ظَاهِرُ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ» (الأنعام آية ۳) مَعْنَى صَحِيحًا، وَلِأَنَّ مَعْنَى الْإِشْتِقَاقِ هُوَ كَوْنُ أَحَدِ اللَّفْظَيْنِ مَشَارِكًا لِلآخَرِ فِي الْمَعْنَى وَالتَّرْكِيبِ، وَهُوَ حَاصِلٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَصْلِ الْمَذْكُورَةِ، وَقِيلَ: أَصْلُهُ لَاهَا بِالسَّرْيَانِيَّةِ فَعُرِّبَ بِحَذْفِ الْأَلْفِ الْأَخِيرَةِ، وَإِدْخَالِ اللَّامِ عَلَيْهِ، وَتَفْخِيمِ لَامِهِ إِذَا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهُ أَوْ انْضَمَّ سُنَّةً، وَقِيلَ مُطْلَقًا وَحَذْفِ أَلْفِهِ لِحَنْ نَفْسِهِ بِالصَّلَاةِ، وَلَا يَنْعَقِدُ بِهِ صَرِيحُ الْيَمِينِ، وَقَدْ جَاءَ لِمُتَعَدِّ السُّعْرَةِ:

أَلَا لِبَارِكِ اللَّهِ فِي سَهِيلٍ      إِذَا مَا اللَّهُ بَارَكَ فِي الرِّجَالِ

### نتیجه:

با تحقیق در تفاسیر مهم اسلامی در می‌یابیم که میان مفسران در موارد لغوی و صرفی و نحوی این آیه کریمه اختلاف است و چون با دقت بنگریم بدین نتیجه می‌رسیم که بعضی از این اختلافات در اثر اختلاف در مذهب فقهی یا مکتب کلامی حاصل شده است و بعضی دیگر از اختلاف قبائل و مکاتب صرفی و نحوی و سرانجام نتیجه می‌گیریم که فرموده‌اند؛

عِبَارَاتِنَا شَتَّى وَحَسَنُكَ وَاحِدٌ      وَكُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ  
هر کس به زبانی سخن حمد تو گوید      بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ أَنْفُسِ الْخَلَائِقِ

### منابع:

- ١- انوار التّنزِيل و اسرار التّأويل، لناصرالدين عمرالبيضاوى، دارالكتب، بيروت.
- ٢- الجامع لأحكام القرآن، للقرطبي، داراحياء التراث العربى، بيروت.
- ٣- الكتاب، سيبويه، بيروت، لبنان.
- ٤- جامع البيان فى تأويل القرآن، لأبى جعفر محمد بن جرير الطّبري، دارالكتب العلميه، بيروت.
- ٥- حاشية الشيخ زاده على تفسير البيضاوى، المكتبة الاسلاميّة، محمد ازدمير، ديار بكر، تركيا.
- ٦- حاشية الكازرونى على تفسير القاضى البيضاوى، مؤسسة شعبان للنشر و التّوزيع، بيروت.
- ٧- روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، للأوسى البغدادي داراحياء التراث العربى، بيروت.
- ٨- كتاب سيبويه، عبدالسلام هارون، عالم الكتب، الطبعة الثالثة.
- ٩- لوامع، نورالدين عبدالرحمن جامى، آل آقا، تهران، ايران.
- ١٠- المجانى الحديثه، لفؤاد افرام البستانى، دارالمشرق، بيروت.
- ١١- مجمع البيان فى تفسير القرآن، للشيخ أبى علىّ الفضل بن الحسن الطبرسى، المحلاتى، دارالمعرفة، بيروت.